

تفاوت کاتولیکها و پروتستانها

اکثریت خوانندگان ما می‌پرسند که تفاوت میان کاتولیکها و پروتستانها چیست. بعضی می‌گویند کاتولیکها مریم را می‌پرستند و پروتستانها چنین نمی‌کنند. بعضی دیگر می‌گویند که کاتولیکها مجسمه‌ها را می‌پرستند یا حتی اتهام بت‌پرستی به ایشان می‌زنند، اما پروتستانها را بری از این امر می‌دانند. و بسیاری مسائل دیگر نظیر این.

پیش از هر چیز، لازم است توجه خوانندگان محترم را به مقاله ”فرقه‌ها و شاخه‌های مسیحیت“ جلب کنیم که در همین سایت آمده و در آن، علل تاریخی پیدایی نهضت پروتستان و شاخه‌های مختلف آن شرح داده شده است.

اما از آنجا که در این مقاله، تفاوت اصلی میان کاتولیکها و پروتستانها ذکر نشده، ما در این مقاله به این امر خواهیم پرداخت.

تفاوت اساسی: تعیین مرجع اعتقادات

آنچه که کاتولیکها را از پروتستانها متمایز می‌سازد، در وهله اول این است که این دو مذهب در دین مسیحیت، چه چیزی را مرجع ”ایمان و عمل“ خود می‌دانند (منظور از مرجع، سرچشمه و منبع اعتقاد و شیوه عبادات و روش زندگی مسیحی خود). یعنی اینکه اعتقادات و روش عبادات خود را از چه مرجعی اخذ می‌کنند. همه تفاوت‌ها از همین جا سرچشمه می‌گیرد. در واقع، مسائلی نظیر تکریم حضرت مریم یا عدم توجه به مقام او، پذیرش مقام پاپ یا عدم پذیرش آن، و هر عقیده و عمل دیگری که مطرح می‌شود، از این سرچشمه می‌گیرد که هر یک از این دو مذهب، عقاید و آیینهای عبادی خود را بر اساس چه مرجعی تعیین کرده، آنها را از کجا استخراج می‌کنند.

در پاسخ به این سؤال باید گفت که کاتولیکها مرجع عقیده و عمل خود را از سه منبع اتخاذ می‌کنند که عبارتند از کتاب مقدس، سنت، و تصمیمات شوراهای کلیسایی. اما پروتستانها می‌گویند که عقیده و عمل خود را فقط و فقط از کتاب مقدس (تورات و انجیل) اخذ می‌کنند.

حال به توضیح و تشریح این امر از دیدگاه تاریخ می‌پردازیم.

مرجع ایمان و عمل نزد پروتستانها

شعار "فقط کتب مقدسه"

آنچه که مارتین لوتر را بر آن داشت تا در اوائل قرن شانزدهم به کلیسای کاتولیک آن زمان اعتراض (پروتست) کند، رواج برخی روشها در واتیکان بود که لوتر آنها را بر خلاف کتاب مقدس و سنت می دانست؛ قوی ترین جرقه ای که این آتش را مشتعل ساخت، فروش مغفرت نامه بود. کلیسای کاتولیک آن روزگار، برای تأمین هزینه بنای کلیسایی جدید در مقر پاپ، نیاز به پول داشت. به این منظور، اوراقی را در معرض فروش قرار دادند و گفتند که خریداران این اوراق می توانند به تعداد اوراقی که می خرند، آمرزش گناهان خود و مردگان خود را تضمین کنند و مکان بهتری در بهشت نصیبشان شود.

فروش مغفرت نامه ها لوتر را بر آن داشت تا نه فقط به این امر، بلکه به بسیاری امور دیگر که در کلیسای آن روزگار رواج یافته بود اعتراض کند و خواستار آن شود که کلیسا از درون اصلاح شود و به اصول انجیل و سادگی و بی پیرایگی آن باز گردد. اگر کلیسای آن زمان اندکی به اعتراضات لوتر توجه نشان داده بود، امروزه وضع به گونه ای دیگر می بود. اما کلیسا در ایجاد این اصلاحات کمی دیر عمل کرد و نتیجه آن شد که کلیساهای متعددی تحت چتر کلی "پروتستان" به وجود آمدند.

شعار اصلی لوتر و سایر آغازگران نهضت پروتستان این بود: "فقط کتب مقدسه" (به لاتین: Sola Scriptura). هدف این بود که هر چه در کتاب مقدس (تورات و انجیل) یافت نمی شود، باید مردود اعلام شود. اما میان رهبران نهضت اصلاحات (مانند مارتین لوتر آلمانی، ژان کالون فرانسوی، زوئینگلی سوئیسی و دیگران) بر سر تعبیر این شعار، از همان آغاز اختلاف نظر وجود داشت. لوتر می گفت که هر اعتقاد و روشی که مستقیم یا غیر مستقیم بر اساس کتب مقدسه قابل تأیید باشد، می تواند پذیرفته شود. اما کالون از این سختگیرتر بود و معتقد بود که هر آنچه در کتب مقدسه صریحاً تصریح نشده، باید رد گردد.

به این ترتیب، آنچه در میان رهبران نهضت پروتستان اهمیت داشت، بازگشت به اصول کتاب مقدس بود. آنان مرجع و منبع اعتقادات و عمل مسیحیان را "فقط کتاب مقدس" معرفی می کردند. اما از همان آغاز، نه فقط میان حدود و صغور این شعار و تعبیر و کاربرد آن اختلاف نظر وجود داشت، بلکه در نظر ایشان، این شعار وسیله ای شد برای آنکه اصول اعتقادی و عملی کتاب مقدس را آنگونه معرفی کنند که "خودشان" برداشت می کردند.

بهترین شاهد این مدعا، اختلاف نظر شدید میان مارتین لوتر و ژان کالون می‌باشد. لوتر از نظر اعتقادی و روش عبادات و اداره کلیسا چندان از کلیسای کاتولیک فاصله نگرفت (واقعیت این است که او خود شخصاً هیچگاه مایل نبود پیروانش از کلیسای کاتولیک جدا شوند. این جدایی چندین سال پس از فوت او رخ داد). امروزه هم تفاوت چندان میان کلیساهای لوتری و کاتولیک وجود ندارد. اما ژان کالون، درست با توسل به همان شعار ("فقط کتاب مقدس") مذهبی به وجود آورد که نه از نظر اصول اعتقادات و نه از نظر آیینهای عبادی و نه از نظر روش اداره کلیسا، نه فقط هیچ شباهتی به کلیساهای کاتولیک و ارتودکس نداشت، بلکه در هیچ مقطعی از تاریخ کلیسا هم سابقه نداشت. مذهب کالون به گونه‌ای ریشه‌ای از مسیحیت تاریخی (مسیحیت رایج از زمان شاگردان رسولان مسیح و پدران اولیه کلیسا در قرون اول تا چهارم) گسست. گویی یکباره مذهبی جدید پدیدار گشت که هیچ ارتباطی با مسیحیت تاریخی نداشت. کالون حتی روشی برای اداره کلیسا ابداع کرد که بر خلاف تعلیمات صریح پدران کلیسا (نظیر ایگناتیوس، شاگرد یوحنا رسول، در پایان قرن اول میلادی) بود که سلسله مراتب "اسقفان و کشیشان و شماسان" را بر کلیسا مقرر داشته بودند. کالون به پیروی از روش اداری مملکت در سوئیس که روشی شورایی بود، روش اداره کلیسا را نیز "شورایی" اعلام داشت. این "شورا" را نیز جماعت مؤمنین می‌بایست انتخاب کنند. این در حالی است که چه در عهدجدید و چه در نوشته‌های پدران متقدم (یعنی همزمان با آخرین رسولان و بلافاصله بعد از آنان)، کلیسا همواره توسط یک سلسله مراتب اداره می‌شد و انتصاب هر فرد در این سلسله مراتب، از طبقات بالاتر صورت می‌گرفت، نه از سوی جماعت. در زمینه وجود سلسله مراتب الهی در کار خدمت کلیسا، در عهدجدید آیات آنقدر فراوان است که نیازی به ذکر نیست (برای مثال ر.ش. متی ۱۶: ۱۸-۱۹؛ یوحنا ۱۵: ۱۶؛ ۲۰: ۲۱-۲۳؛ اعمال ۱۴: ۲۳؛ ۲۰: ۲۸؛ افسسیان ۴: ۱۱-۱۲؛ ۱- تیموتاؤس ۳: ۴؛ ۱۳: ۲- تیموتاؤس ۲: ۲؛ تیطس ۱: ۵؛ عبرانیان ۱۳: ۱۷؛ ۱- پطرس ۵: ۱-۶... و نیز نوشته ایگناتیوس، از کتاب "تاریخ تفکر مسیحی" ترجمه روبرت آسریان- ص ۱۴- انتشارات فرزانه و غیره). اکثر پروتستانها پیرو کالون هستند.

غرض از این گفتار این بود که نشان دهیم "فقط کتاب مقدس" شعاری است زیبا که تحققش هیچگاه از سوی رهبران پروتستان میسر نشده، چرا که هر رهبری "کتاب مقدس" را از صافی برداشتها و تفکرات خود عبور داده و تفسیر و تعبیر کرده است. شاهد دیگر این مدعا، پیدایی حیرت‌انگیز صدها کلیسا در قرن اخیر در آمریکا است که همگی خود را پروتستان می‌نامند و همه نیز با اطمینان ابراز می‌دارند که تفسیر صحیح کتاب مقدس نزد ایشان است و بس! ادعای کلیساهای پروتستان این است که ایمان و عملشان عیناً منطبق است با "کتاب مقدس"، اما "کتاب مقدس" متأسفانه طبق تفسیر و تعبیر رهبر

هر یک از این شاخه های پروتستان .

به همین دلیل است که امروزه صدها کلیسای مستقل وجود دارد که همگی خود را پروتستان می خوانند، اما اختلاف تعالیم آنها بقدری شدید است که خودِ پروتستانهای آگاه نیز از خود می پرسند: ”بالاخره کتاب مقدس چه می گوید؟! کدامیک از این کلیساهای مطابق کتاب مقدس هستند؟!“ در زمینه اختلافات کلیساهای پروتستان با یکدیگر، در مقاله ای دیگر بحث خواهیم کرد.

آیا همه چیز در عهد جدید تصریح شده؟

اما سؤالی که مطرح می شود این است که آیا عهد جدید ادعا می کند که شامل تمامی اصول اعتقادات و عمل مسیحی (یعنی روش عبادات و زندگی مسیحی) می گردد. آنانی که تحصیلات و مطالعاتی در زمینه الهیات و تاریخ کلیسا دارند، می دانند که پاسخ این سؤال منفی است.

همه محققین و صاحب نظران بر سر این نکته توافق دارند که ۲۷ کتاب عهد جدید آثاری هستند که به اقتضای رفع نیازی خاص یا پاسخ با سؤالی خاص نوشته شده اند. یعنی اگر در کلیساهای دوره رسولان، آن نیاز خاص یا آن سؤال خاص پیش نمی آمد، رسولان دست به نگارش این آثار نمی زدند، یا آنها را به گونه ای دیگر می نوشتند.

برای مثال، پولس رسول در فصل ۱۵ رساله قرنتیان، به موضوع قیامت اشاره می کند. قصد پولس این نبود که تعلیمی ”جامع و مانع“ در خصوص آموزه قیامت بدهد، بلکه همانگونه که محتوای این فصل نشان می دهد، قصد او این بود که به اصلاح تعلیم نادرستی بپردازد که در کلیسای شهر قرنتس (واقع در یونان امروزی) در زمینه قیامت و زنده شدن مردگان رواج یافته بود.

همچنین، چهار انجیل ادعا ندارند که شامل ”تمامی“ تعالیم و معجزات مسیح اند. یوحنا ی رسول می نویسد: ”و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است، و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید“ (یوحنا ۲۰: ۳۰-۳۱).

پولس رسول در رساله دوم خود به تسالونیکیان، آن گاه که در باره بازگشت خداوند عیسی سخن می گوید، اشاره می کند که قبلاً اینها را شفاهاً به ایشان گفته بوده (۲- تسال ۲: ۵ و ۱۵). این رسول در رساله اول خود به قرنتیان، بارها اشاره فرموده که تعالیمی را شفاهاً به ایشان سپرده و آنچه می نویسد، فقط یادآوری مطالبی است که قبلاً شفاهاً به ایشان تعلیم داده (مثلاً ر.ک. ۱- قرن ۱۱: ۲ و ۲۳؛ ۱۵: ۱ و ۳). پطرس رسول نیز به تعالیم شفاهی خود به کلیساهای اشاره می کند (۲- پطرس ۱: ۱۲-۱۳ و ۱۶؛ ۳: ۱-۳ و ۱۷).

برای آنکه گفتار را خلاصه کنیم، باید بگوییم که پیش از آنکه هیچیک از کتاب‌های عهدجدید نوشته شود، کلیساها بر اساس "بشارت" و تعلیم شفاهی رسولان مقدس مسیح بنیان گذاشته شد. این تعلیم شفاهی که ما آن را از این پس "سنت" می‌نامیم، در همه کلیساها مراعات و عمل می‌شد. کتاب‌های عهدجدید به این منظور نوشته شد تا هسته مرکزی این تعلیم حفظ شود و نیز به برخی اشکالات و سؤالات پیش‌آمده پاسخ داده شود. کلمه "سپر دم" در اول قرن‌های ۱۱: ۲۳ و ۱۵: ۳ دقیقاً به معنی "سنت" (به لاتین Traditio، یعنی آنچه که انتقال می‌یابد) می‌باشد.

مرجع ایمان و عمل در مسیحیت تاریخی

حال ببینیم کلیساها در آغاز، ایمان و عمل خود را از چه مرجعی بر می‌گرفتند. عیسی مسیح خود کتابی ننوشت. او رسالت خود را بر اساس عهدعتیق (تورات و صُحُف انبیا) استوار می‌دانست و می‌فرمود که آمده تا آنها را تحقق بخشد. او پیش از عروج خود به آسمان، رسولان مقدس خود را مکلف ساخت تا تعلیم او را به همه نقاط جهان برسانند و ایشان را "شاگرد" سازند. رسولان نیز به این امر همت گماشتند. ظرف حدود بیست سال پس از عروج مسیح به آسمان، در بسیاری از نقاط اروپا و آسیا و شمال آفریقا، کلیساهایی به وجود آمد. حال این سؤال پیش می‌آید که مرجع "ایمان و عمل" این کلیساهای نوپیا (یعنی مسیحیان) چه بود؟ بر اساس کتاب اعمال رسولان و رسالات ایشان (در عهدجدید)، این مسیحیان عهدعتیق را کتاب مقدس خود می‌دانستند و اعتقادات و عمل مسیحی‌شان نیز مبتنی بود بر تعلیم رسولان یا شاگردان ایشان.

قرن اول میلادی (عهد رسولان)

از حدود سال ۵۰ میلادی به بعد، به تدریج رسالات عهدجدید نوشته شد. طبق نظر محققین، نخستین کتاب عهدجدید که نوشته شد، احتمالاً رساله به تسالونیکیان بوده است، یا شاید هم رساله به غلاطیان. نگارش سایر بخشهای عهدجدید تا دهه ۹۰ قرن اول میلادی به طول انجامید.

با مطالعه اجمالی دو رساله نخست (یعنی اول تسالونیکیان و غلاطیان)، بلافاصله آشکار می‌شود که قصد پولس این نبود که تعلیمی سیستماتیک یا نظام‌مند از اصول عقاید مسیحی ارائه دهد. قصد او فقط این بود که مسائل و مشکلات تعلیمی و عملی را که در این کلیساها پیش آمده بود اصلاح کند. حال، این به چه معنا است؟ خیلی روشن است که اگر قبل از نگارش این رسالات، تعلیمی شفاهی در این کلیساها وجود نمی‌داشت، دیگر نیازی به نگارش نامه‌هایی برای "اصلاح" آن نمی‌بود.

مسیحیان در این کلیساها تعالیمی دریافت کرده بودند، و حالا نیاز به اصلاح داشتند. و از آنجا که خود پولس شخصاً در این شهرها حضور نداشت، چاره‌ای نمی‌دید جز اینکه "نامه‌ای" بنویسد. تمام رسالات رسولان همگی به همین علت نوشته شدند. پس مطلب را خلاصه کرده، می‌گوییم که مسیحیت اولیه بر اساس تعالیم شفاهی (سنت) رسولان بنا شده بود؛ رسالات و کتاب‌های عهدجدید به این سبب نگاشته شد که سؤالات و مشکلاتی را که به دنبال این تعالیم شفاهی پیش آمده بود، اصلاح و/یا تکمیل کنند.

نتیجه: مسیحیت قرن اول مبتنی بود بر سنت رسولان (تعالیم شفاهی ایشان). کتاب‌های عهدجدید برای اصلاح و تکمیل و تثبیت این تعالیم نوشته شد، اما این کتاب‌ها در دسترس همگان قرار نداشت و نقشی اساسی در تعیین اصول اعتقادات و عبادات مسیحیان اجرا نمی‌کرد. مسیحیان در این دوره، و در دوره‌های بعدی، اعتقادات و نحوه عبادات خود را بر اساس آنچه از رهبران خود دریافت می‌کردند، به‌جا می‌آوردند.

قرن دوم میلادی

اما اوضاع در قرن دوم چگونه بود؟ در قرن دوم، کلیساها علاوه بر سنت رسولان، کتاب‌های ایشان را نیز در اختیار داشتند. اما توجه به یک نکته بسیار مهم و ضروری است. این گفته ما به آن معنا نیست که همه کلیساها در همه نقاط جهان، تمام ۲۷ کتاب عهدجدید را در دسترس داشتند. به هیچ وجه. این کتاب‌ها و رسالات هنوز به‌صورت مجموعه‌ای مدون و پذیرفته‌شده در نیامده بود. هر کلیسایی در هر نقطه، بخشی از این کتاب‌ها را که احتمالاً خطاب به خودشان نوشته شده بود، در اختیار داشتند. اما این کتاب‌ها از آنجا که تنها یادگارهای کتبی رسولان مسیح بود، خیلی سریع در طول قرن دوم، نسخه‌برداری شد و در دسترس اکثر کلیساها قرار گرفت. اما این بدان معنا نبود که موجودیت مسیحیت و کلیسا وابسته به این کتاب‌ها بود. این کتاب‌ها شواهدی کتبی بودند بر آنچه که ایشان زبانی تعلیم یافته بودند. درضمن، نباید فراموش کرد که در آن زمان، کمتر کسی از نعمت سواد برخوردار بود. لذا بر خلاف امروز، این کتاب‌ها فقط برای کشیشان و رهبران کلیساها قابل استفاده بود، نه ضرورتاً برای مسیحیان عادی. پس بطور خلاصه، در قرن دوم، علیرغم انتشار گسترده‌تر کتاب‌های عهدجدید، اعتقادات و عبادات مسیحیان کماکان بر سنت استوار بود. ما این امر را از نوشته‌های مفصل پدران کلیسا در طول این قرن نتیجه می‌گیریم. جالب است بدانیم که نحوه عبادات و نماز جماعت (mass) لااقل در قرن دوم، تقریباً عیناً همان گونه‌ای است که امروزه در کلیساهای کاتولیک و ارتودوکس به‌جا آورده می‌شود. حتی ترتیب مراسم و جملات به‌کار برده نیز همان است. از اینرو است که این کلیساها خود را "رسولی" (apostolic) می‌خوانند (یعنی منتسب به رسولان و پیرو سنت آنان).

قرون ۳ و ۴، دوره اعتقاداتها

در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم، بدعت‌هایی ظاهر شد. این بدعت‌گزاران دقیقاً ادعایی را مطرح می‌کردند که ثابت‌کننده مقوله "سنت" در کلیسای قرون اول می‌باشد. این بدعت‌گزاران مدعی بودند که "سنتی" متفاوت از رسولان دریافت داشته‌اند که فقط به آنان به ودیعت داده شده چرا که ایشان جزو نخبگان بوده‌اند. برخی دیگر نیز عقایدی را در خصوص الوهیت مسیح ترویج می‌کردند که با اعتقادات سنتی کلیسا در تضاد بود.

کلیساها برای مبارزه با این بدعت‌ها، شوراهایی تشکیل دادند. در این شوراهای بین‌المللی بود که اصول اعتقادات یکبار برای همیشه بصورت کتبی تدوین شد و به امضای اسقفان حاضر رسید. برای مثال، آنچه که امروز ما آموزه تثلیث می‌نامیم، به این شکل مدون و نظام‌مند در عهدجدید نیامده، بلکه ماحصل کار این شوراهای مهم در قرن چهارم میلادی است؛ و این شوراها طبعاً نوشته‌های رسولان را اساس کار خود قرار می‌داده‌اند. درضمن، یکی از مصوبات این شوراها این بود که حدود کتاب‌های رسمی مسیحی را مشخص کنند، زیرا بدعت‌گزاران برای اثبات اعتقادات خود، به نوشته‌های مشکوکی استناد می‌کردند که نوشته رسولان مسیح نبود. به این ترتیب بود که ۲۷ کتاب عهدجدید رسمیت یافت و مورد قبول تمام کلیساهای جهان آن روزگار قرار گرفت. مصوبات این شوراها را با عنوان "اعتقادات" می‌شناسیم. در بخش "اصول اعتقادات" همین سایت، "اعتقادات رسولان" به‌عنوان اساس اعتقادات کلیساهای کاتولیک و ارتودوکس و کلیساهای پروتستان سنت‌گرا معرفی شده است.

کلیسا و عهدجدید

به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که کتاب عهدجدید را "کلیسا" به ما به ودیعت داده. به عبارت دیگر، از دیدگاه تاریخ، کلیسا و سنت، بر کتاب‌های عهدجدید تقدم داشته است، یعنی اول کلیسا و سنت رسولان وجود داشته و بعد، کتاب‌ها در بطن کلیسا نوشته شد و این کلیسا بود که بر الهامی و برحق بودن آنها صحه گذارد و آنها را به ما سپرد.

نتیجه آنکه ادعای لوثر و سایر پیشگامان پروتستان جنبه تاریخی ندارد، چرا که بر اساس نکاتی که از نظر گذشت (که همگی در کلیه کتاب‌های تاریخ کلیسا منعکس است)، کتاب‌های عهدجدید هیچگاه به‌تنهایی پایه ایمان و عمل مسیحیان نبودند. البته این امر به‌هیچ عنوان از اهمیت آنان نمی‌کاهد. این کتاب‌ها همواره ستونی استوار برای محک زدن اعتقادات درست از نادرست بوده و الهام‌بخش پدران کلیسا و همه مسیحیان در تمام دوران‌ها می‌باشد.

یک تناقض عجیب: پذیرش اعتقادنامه‌ها و رد شیوه عبادات از سوی پروتستانها

مصوبات این شوراها همواره اساس اعتقادات درست کلیساها را تشکیل داده است. حتی پروتستانها نیز این مصوبات را قبول دارند. اعتقاداتی همچون تثلیث، طبیعت دوگانه عیسی مسیح، ولادت او از باکره، و همه اینها در این مصوبات که به اعتقادنامه معروف‌اند، منعکس است.

اما نکته جالب که تناقضی را ایجاد می‌کند این است: کلیساهای پروتستان همه این اعتقادنامه‌ها را قبول دارند. اما عجیب اینجا است که شیوه عبادت همان مسیحیانی را که این اعتقادنامه‌ها را تدوین کردند، رد می‌کنند. پروتستانها می‌گویند که اگر کلیسا در قرن چهارم، تصویب کرد که فقط این ۲۷ کتاب جزو کتاب‌های الهامی عهدجدید هستند، این امر به علت این بوده که روح القدس ایشان را اینچنین هدایت کرده است. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر ایشان اینچنین تحت هدایت روح القدس بودند که چنین اعتقادنامه‌های پرصلابت و استواری را تدوین کردند، چطور ممکن است که روش عبادتشان اشتباه بوده باشد؟ حال به شرح این مقوله می‌پردازیم.

طبق نوشته‌های پدران کلیسا که در همه کتاب‌های معتبر تاریخ کلیسا منعکس است (این نوشته‌ها در ضمن بصورت کتب مستقل نیز در سایتهای اینترنتی به زبان انگلیسی موجود است)، مسیحیان قرون اولیه تقریباً به همان روشی عبادت می‌کردند که امروزه در کلیساهای کاتولیک و ارتودوکس و در بعضی از کلیساهای پروتستان سنت‌گرا متداول است. البته طبیعی است که این روشها در طول زمان در برخی موارد دچار تحولاتی شده است که بعداً شرح خواهیم داد.

برای مثال، پروتستانها بر کاتولیکها و ارتودوکسها و سایر کلیساهای سنتی ایراد وارد می‌کنند که از مقدسین طلب شفاعت می‌کنند، یا از حضرت مریم درخواست شفاعت می‌کنند، یا برای حضرت مریم تکریمی فراسوی آنچه که در عهدجدید آمده قائل‌اند. در پاسخ، کافی است که به چند نوشته از پدران اولیه کلیسا مراجعه کنیم تا دریابیم که درخواست شفاعت از مقدسین لااقل در قرن دوم رواج داشته. خصوصاً طلب شفاعت از استیفان قدیس بسیار مرسوم بوده (او نخستین شهید مسیحی است که شرح حالش در فصل ۷ کتاب اعمال آمده است). حضرت مریم نیز از قرون اولیه مورد تکریم بوده است.

مثال: مسأله تکریم حضرت مریم

حال، برای آنکه روشن شود چه تناقضی نزد پروتستانها در زمینه پذیرش واقعیت‌های تاریخی وجود دارد، لازم است در مورد موضوع تکریم حضرت مریم توضیح بیشتری بدهیم. در اوائل قرن

پنجم میلادی، یک اسقف اعظم به نام نستوریوس، اعتراض کرد که در مراسم نیایش، نباید حضرت مریم را با عنوان "حامل خدا" (Theotokos) تکریم کرد، بلکه با عنوان "حامل مسیح" (Christokos). استدلال او این بود که حضرت مریم فقط حامل "جسم" کلمه خدا است، نه تمامیت او. نحوه کاربرد این عنوان مناقشه بزرگی پدید آورد، زیرا نستوریوس دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی (الهی و انسانی) مسیح را طوری از هم جدا می‌دانست که گویی او دو شخصیت متمایز داشته است. او در واقع عیسی ناصری را انسانی معمولی می‌دانست که بعدها روح کلمه خدا در او ساکن شد. این اعتقادات نادرست نستوریوس که عامل علنی شدنش دقیقاً "عنوانی" بود که برای حضرت مریم به کار می‌رفت، منجر به تشکیل دو شورای مهم بین‌الکلیسایی گردید (شورای افسس به سال ۴۳۱ و شورای کالسدون به سال ۴۵۱، هر دو شهر واقع در ترکیه امروزی) که در آنها تصویب شد که مسیح دارای یک شخصیت واحد و دو طبیعت الهی و انسانی است. بدون آنکه در این مقاله وارد جزئیات این بحث شویم، باید خاطرنشان سازیم که اعتقادنامه‌ای که در این دو شورا تدوین شد، امروزه مورد قبول تام همه کلیساهای اعم از پروتستان و کاتولیک و ارتودوکس می‌باشد.

اما در اینجا چند نتیجه‌گیری ظریف می‌توان کرد که معمولاً بعضی از مسیحیان "آهسته" از کنار آن می‌گذرند. اولاً آنچه که موجب بروز این مناقشه و نتیجتاً تدوین این اعتقادنامه مهم گردید، "عنوان" مورد استفاده برای حضرت مریم بود. با تصویب این اعتقادنامه، کلیساهای راسخ‌تر از گذشته، عنوان "مریم، حامل خدا" (یا مادر خدا) را به کار بردند. امروزه این عنوان کماکان در کلیساهای کاتولیک و ارتودوکس و کلیساهای گریگوری ارمنی و شرق آشور به کار می‌رود. در زبان ارمنی، این اصطلاح بسیار زیبا ترجمه شده؛ می‌گویند "ماریام آستواژاژین" (یعنی مریم، زاینده خدا). حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه است که پروتستانها نتیجه حاصل از این امر را می‌پذیرند (یعنی اعتقادنامه‌های حاصله را)، بدون آنکه "عامل پدیدآورنده" آن (یعنی عنوان متداول حضرت مریم) را بپذیرند. اگر چنین عنوانی برای حضرت مریم متداول نبود، چگونه ممکن بود که چنین مناقشه‌ای پدید آید و چنین اعتقادنامه‌ای به تصویب برسد؟

دوم، چگونه ممکن است که اعتقادنامه پدران کلیسا در این زمینه را همچون اعتقادی درست و تحت هدایت روح القدس پذیرفت، اما شیوه عبادت همان پدران را نپذیرفت؟ پدرانی که این اعتقادنامه را تدوین کردند، همانهایی بودند که حضرت مریم را "حامل خدا" می‌نامیدند و او را به خاطر چنین مقام و رسالتی (که در اثر اطاعت از خدا بر عهده گرفت) تکریم کرده، محترم می‌داشتند (اما نمی‌پرستیدند - در این زمینه، در مقاله‌ای دیگر بحث خواهیم کرد). چگونه ممکن است که "اعتقادنامه"

ایشان درست باشد، اما روش عبادت ایشان نادرست؟ مسیحیان آگاه باید مسئولانه به این سؤال پاسخ گویند. شاید از همین رو باشد که برخی از متفکرین برجسته پروتستان، امروزه آرزو می‌کنند که کاش نهضت لوتر فقط منجر به ایجاد اصلاحات در داخل کلیسای کاتولیک می‌شد، نه آنکه منجر به پیدایی این همه کلیساهای متفرقه و پراکنده. البته مسئولیت اولیای کلیسای کاتولیک وقت را نیز در ایجاد چنین وضعی نباید نادیده گرفت.

سوم، اعتراض نستوریوس متوجه تکریم حضرت مریم نبود، بلکه فقط متوجه عنوانی بود که برای او به کار می‌رفت. به عبارت دیگر، واقعیت مسلم این است که مسیحیان همواره مریم را مورد تکریم قرار می‌داده‌اند. پروتستانها مدعی‌اند که چنین امری در عهدجدید تعلیم داده نشده. البته چنین ادعایی جای بحث دارد (در مقاله‌ای دیگر در مورد تکریم حضرت مریم به تفصیل سخن خواهیم گفت). با توجه به تمام توضیحاتی که در مورد جایگاه عهدجدید و سنت دادیم، اکنون دیگر برای خوانندگان روشن است که در عهدجدید بسیاری از مسائل، خصوصاً امور مربوط به شیوه عبادات فردی و جمعی، مورد بحث قرار نگرفته، و این موضوعی است که فقط در سنت رسولان و پدران کلیسا و سنت خود کلیسا بازتاب یافته و از طریق آنها به ما منتقل شده است.

نتیجه

نتیجه آنکه از دیدگاه تاریخی، شعار "فقط کتاب مقدس" چندان قابل توجیه نیست. مسیحیت تاریخی از همان آغاز بر اساس سنت رسولان و پدران و عهدجدید و اجماع اسقفان کلیسا استوار بوده است.

مرجع ایمان و عمل در مذاهب کاتولیک و ارتودوکس

نتیجه آنکه آنچه امروزه در کلیساهای سنت‌گرا (کاتولیک و ارتودوکس و سایر کلیساهای سنت‌گرا) مرجع "ایمان و عمل" به‌شمار می‌آید، بر سه رکن استوار است: کتاب مقدس، سنت رسولان و پدران، و کلیسا. آن مسائلی که در کتاب مقدس و سنت رسولان و پدران پاسخی برایشان نیست، از طریق اجماع (تصمیم شورای اسقفان و/یا شورای عالی عقیدتی کلیسای کاتولیک معروف به "ماجیستریوم") مورد تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند.

کلیسای کاتولیک در قرون وسطی

تمام آنچه گفته شد، دلیل بر آن نیست که ما چشم خود را بر مشکلات یا حتی اشتباهاتی که در قرون مختلف، خصوصاً در قرون وسطی، در کلیسای کاتولیک واقع شده ببندیم. امروزه، رهبران آگاه کلیسای کاتولیک بر این امر واقف‌اند که در دوره‌هایی از تاریخ، افراط‌ها و اشتباهاتی در کلیسا رخ داده، چه از نظر تعلیمی و چه از نظر عمل. فساد اخلاقی، فساد در دستگاه اداری، دنیادوستی و جاه‌طلبی و نظایر این، بی‌شک رخ داده، همانگونه که کلیساهای پروتستان نیز از همان آغاز تا به امروز، از این خطاها مصون نبوده‌اند، اما کمتر کسی در باره آنها سخن می‌گوید.

شکی نیست که خطاهایی در قرون وسطی در رهبری مرکزی کلیسای کاتولیک رخ داده. اما این بدان معنا نیست که مسیحیت آن روزگار یکسره تباہ بوده. حضور اصلاح‌گران مقدسی نظیر فرانسیس قدیس (فرانچسکو) شاهد بر این است که همواره معترضینی در داخل کلیسای کاتولیک بودند که خواستار ایجاد اصلاحات و تغییرات بودند. و جالب این است که این اصلاح‌گران خود را از رهبری مرکزی کلیسا جدا نکردند، بلکه کوشیدند حیات جدیدی به مذهب روزگار خود ببخشند.

همچنین شکی نیست که در آیینهای عبادی نیز افراط‌هایی صورت گرفت. این نکته را در زمینه تکریم حضرت مریم باید به‌طور خاص یادآور شویم. این نکته که در میان عوام شایع شده که کاتولیکها حضرت مریم و قدیسین و مجسمه‌ها را می‌پرستند، می‌تواند به‌نوعی نتیجه مسامحه و سهل‌انگاری رهبران کلیسا در قرون وسطی بوده باشد. در اثر این نوع سهل‌انگاریها، گاه کاتولیکها چنان در تکریم حضرت مریم افراط کرده‌اند که به حد پرستش او رسیده‌اند. اما این عمل مردم عوام را نباید به حساب اصول اعتقادات رسمی کلیسای کاتولیک گذاشت.

مذهب کاتولیک در قرون اخیر

اما جدایی بسیاری از مسیحیان از کلیسای کاتولیک بعد از نهضت پروتستان، سبب شد که رهبری این کلیسا جدی‌تر به مسائل بپردازد و دست به اصلاحاتی در داخل کلیسا بزند. شرح این اصلاحات در کتاب‌های تاریخی آمده و در این مختصر نمی‌گنجد.

اما واقعیت این است که آنچه که امروزه "کلیسای کاتولیک" خوانده می‌شود، از وادی تحولات و تغییرات و اصلاحات بسیاری عبور کرده و وارد مسیری جدید شده است. این گفته کاملاً به‌جا است که مذهب کاتولیک امروز، عمیقاً متأثر از تصمیمات و مصوبات شورای دوم واتیکان است که بین سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ تشکیل شد. این شورا تغییرات و تحولات عمیقی در نگرشها و عبادات کلیسای

کاتولیک وارد ساخت، به حدی که گاه نسل‌های قدیمی‌تر کاتولیک‌ها که هنوز در قید حیات‌اند، گویی خود را با مذهبی تحول‌یافته مواجه می‌بینند. برای مثال، به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم. تا پیش از شورای دوم واتیکان، آیین‌های عبادی و نمازهای جماعت در کلیساها به زبان لاتین اجرا می‌شد. طبعاً مردم عادی چیزی از مراسم درک نمی‌کردند. اما امروزه، نماز تماماً به زبان محلی هر کشور برگزار می‌شود. اما این فقط جزئی ملموس از مذهب نوین کاتولیک است. علاقمندان می‌توانند به مراجع دیگر برای تحقیق بیشتر مراجعه کنند.

ایراداتی بر مسیحیت سنت‌گرا

مشاهده کردیم که مسیحیت در قرون اولیه، متکی به سه مرجع بود: کتاب مقدس، سنت رسولان، و تصمیمات شورای کلیساها. لازم به یادآوری است که تصمیمات شوراهای بین‌المللی کلیسایی بر اساس کتب عهدجدید و سنت باقی‌مانده از رسولان بنا می‌شد. این تصمیمات و مصوبات، همانگونه که اشاره کردیم، مورد قبول تمامی مذاهب مسیحیت بوده و هست (نظیر مصوبه مربوط به آموزه‌های تثلیث و طبایع لاهوتی و ناسوتی مسیح).

اما در طول تاریخ، خصوصاً از قرن پنجم میلادی به بعد، آموزه‌ها و آیینهای جدیدی به اعتقادات و روش عبادت کلیسا، خصوصاً کلیسای کاتولیک اضافه شد که ریشه در کتاب مقدس و سنت رسولان نداشت. از این دست است اعتقاد به برزخ و مکان خشتی برای مردگان (Limbo) که از زمان آگوستین قدیس (قرن ۵ میلادی) رواج یافت، یا آیین اعتراف به گناهان نزد کشیش که از قرن دهم به بعد مرسوم گردید، و اعتقاد به عروج پیکر حضرت مریم به آسمان که در سال ۱۹۵۰ توسط پاپ پیوس دوازدهم به آموزه‌های جزمی کلیسای کاتولیک اضافه شد، و بسیاری نکات دیگر.

سؤالی که پیش می‌آید، این است که شوراهای کلیسایی و مراجع کلیسایی تا چه حد و تا کجا می‌توانند اعتقادات و آیینهای را که مستقیماً مبتنی بر کتاب مقدس و سنت کلیسا نیستند، جزو اصول معتقدات و عبادات کلیسایی سازند. این روند را در کجا باید محدود کرد؟ این روند تا کجا می‌تواند ادامه یابد؟ مگر همین روند افزودن به اعتقادات و آیینها و عبادات نبود که سبب شد کلیسای کاتولیک در اواخر قرن پانزدهم، دست به فروش مغفرت‌نامه‌ها بزند، ماجرای که منجر به برخاستن فریاد اعتراض مارتین لوتر گشت؟ آیا نباید سنت پدران کلیسا را به همان قرون اولیه محدود کرد، سنتی که مستقیماً و بلافصل مبتنی بود بر کتاب مقدس و سنت معتبر رسولان؟

نتیجه

تفاوت پروتستانها و کاتولیکها فقط در اموری نیست که در ظاهر دیده می شود، نظیر تکریم یا عدم تکریم مریم و غیره. هر تفاوتی که مشاهده می شود، ناشی است از این امر بسیار مهم و تعیین کننده که این دو مذهب کدام مرجع را اساس "ایمان و عمل" خود قرار می دهند.